



# سد سکندر

■ دکتر خسرو کریمی



بسیار درخور توجه و جالب انگاشته می‌شد و جای گفتگوی بیشتری دارد. به همین روی باید باردیگر از آن استاد بزرگوار درخواست شود که نوشته‌های کاملتر و زیادتری در این باره به قلم آورند تا علاقه‌مندان، بهره‌های فزونتری از دانش و بینش ایشان برداشت نمایند.

و اما، استاد برومند سعید در ابتدای گفتار خویش، با اشاره به مقاله‌ی «طرح يك حیرت‌زدگی» نوشته‌ی آقای سیروس علیزاده و نوشته‌ی اینجانب «حاج آقا اسکندر هخامنشی»، فرموده‌اند: «... نویسندگان محترم، حیرت داشتند که چرا اسکندر، نزد ایرانیان دارای چنین ارزش و مقامی است... و سپس در جایی دیگر، افزون کرده‌اند که: «... اگر علت واقعی رویدادهای تاریخی را ندانیم یا نادرست بدانیم، دچار حیرت خواهیم شد...»

این حقیر باید به این نکته اشاره کنم که به هیچ روی دچار حیرت‌زدگی نشده بودم و نشده‌ام. «حیرت‌زدگی» طرحی بود که جناب سیروس علیزاده ارائه داده بودند و اینجانب در مقام پاسخگویی و بازگشایی گره کور اسکندرشناسی در ادبیات فارسی (۱) با آوردن برهان و استدلال تاریخی و همچنین یادآوری و ذکر برخی رویدادهای تاریخی و برشمردن علتها و سببها، درحد امکانات و مقدرات محدود چاپ در روزنامه

در یکی دو شماره‌ی پیشین گرامی فصلنامه کرمان، نوشته‌هایی در باره‌ی کنش، منش و کردار و نقش تاریخی اسکندر، سردار نامدار اهل مقدونیه<sup>(۱)</sup>، در فرهنگ و ادبیات فارسی آمده بود که یکی از آن نوشته‌ها (با عنوان «حاج آقا اسکندر هخامنشی») را بنده‌ی کوچک شما، تقدیم داشته و در

کنار وهامش گفتار، از استادان بزرگوار تاریخ، خواهش و درخواست نموده بودم که نوشته‌ها، گفتارها و پژوهشهای خویش را برای روشن کردن هرچه بیشتر این شخصیت تاریخی (که من او را بیشتر يك «طنزی تاریخی» در ادبیات و فرهنگ فارسی - ایرانی می‌دانم تا يك سردار کشورگشا و ویرانگر - همچون آتیل<sup>(۲)</sup> در اروپا)، در اختیار دوستداران دانش تاریخ، به ویژه جوانان قرار دهند. به این خواهش، پاسخ داده شد و استاد گرانمایه، دکتر جواد برومند سعید، در شماره‌ی پیشین گرامی نامه‌ی یاد شده، گفتاری با عنوان «شخصیت

دوگانه اسکندر» آورده بودند که بسیار جالب و سودمند بود. به ویژه طرح و بیان این نظریه، که حکومت و رژیم پیشدادیان و کیانیان، در دوران تاریخ اساطیری و افسانه‌گونه‌ی ایران باستان (بیشتر بر پایه‌ی کتاب شاهنامه‌ی فردوسی توسی) به شیوه‌ی «کیخدایی» یا به اصطلاح «شورایی» اداره می‌شده،

کرمان

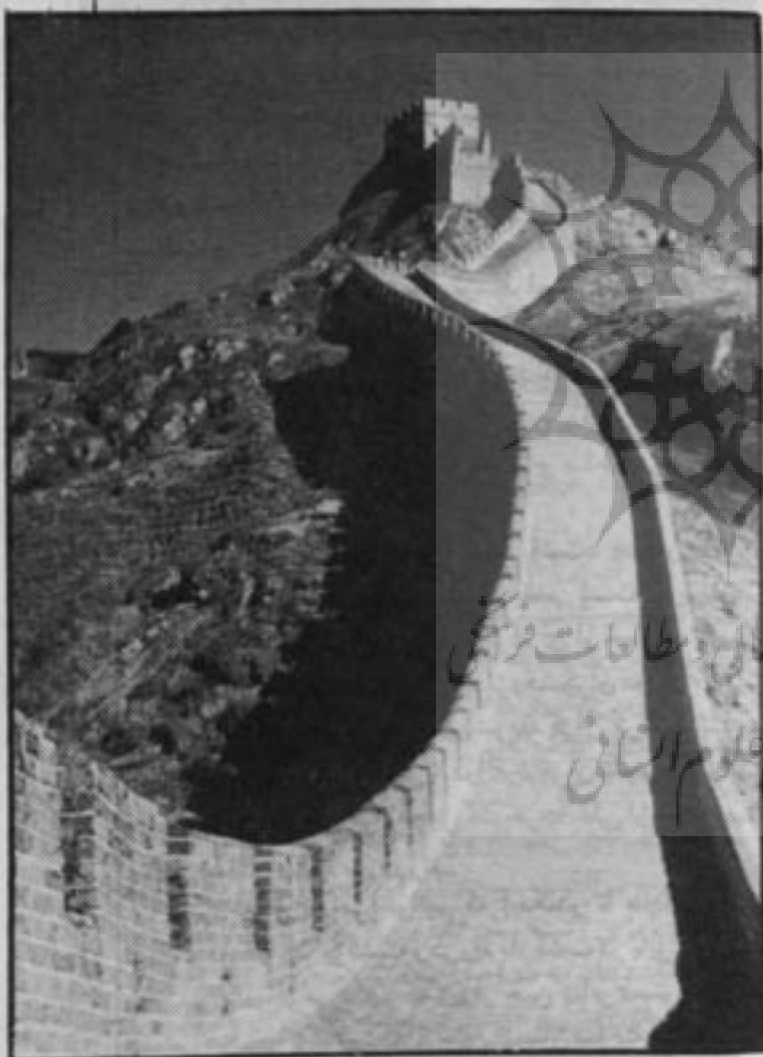
اطلاعات بین‌المللی<sup>(۱)</sup> با کوتاهترین شکل ممکن، سبب حیرت‌زدگی‌ها را مطرح کرده بودم و در کنار آن از اساتید تاریخ خواسته بودم که پژوهش‌های خود را در باب اسکندرشناسی با زبانی ساده و بیانی درخور فهم ایرانیان بیرون از کشور، به ویژه جوانانی که در خارج به دنیا آمده و در همانجا درس خوانده‌اند و با فرهنگ و ادب کشورشان بیگانه‌اند و اسکندر را نمی‌شناسند و او را «الکساندر کبیر» می‌خوانند، بیان فرمایند. (به پانویس شماره ۳ نیز نگاه کنید)

در گفتار پیشین اشاره کردم که اسکندر در ادبیات و فرهنگ فارسی - ایرانی، شخصیتی جداگانه از اسکندر مقدونی، سردار جهانگیر و ویرانگر تاریخ دارد. او در ادب ما، مردی است مسلمان، عابد و زاهد، با خلق و خویی پیامبرگونه، با ایمان و نمازخوان که هرگز عبادتش ترک نشده، عمری دراز دارد و ضمناً پای پیاده به مکه معظمه مشرف گردیده و حاجی هم شده است. در مقدونی و اهل مقدونیه بودن وی هم شك وجود دارد و چون انسانی بسیار شریف می‌باشد، لذا اصل و نسب او به هخامنشیان می‌رسد و به همین روی، من وی را به طنز، «حاج آقا اسکندر هخامنشی» خواندم! و آنگاه علتها را به اختصار برشمردم و سپس به این نکته رسیدم که منش و کردار و پندارهای وی در بسیاری از موارد با شخصیت کوروش اول، بنیانگذار امپراتوری هخامنشی در هم شده و در نتیجه به اشتباه، بسیاری از کارهای کوروش در تاریخ، به وی نسبت داده شده، که این اشتباه ریشه در برداشت نادرست برخی نویسندگان و مورخین دوران اسلامی از آیه‌های مبارکه قرآن کریم در سوره‌ی کهف دارد که اشاره به کسی شده که ذوالقرنین لقب دارد. و گرنه در قرآن مجید نه از اسکندر نامی دیده می‌شود و نه از کوروش. لیکن بسیاری از پژوهشگران پس از حاکمیت اسلام، اسکندر را همان ذوالقرنین می‌دانند. اما تاریخ‌نویسان و نویسندگان معاصر چون استاد ابوالکلام آزاد، با توجه به پژوهش‌های مستند و مستدل تاریخی و ذکر شواهد زنده زیاد، بر این رأی می‌باشند که کوروش اول، همان ذوالقرنینی است که در قرآن کریم از آن یاد شده و به طور کلی وی و دیگر استادان تاریخ چون ذبیح بهروز، عقیده دارند که شناختن اسکندر به عنوان ذوالقرنین یک اشتباه و جعل تاریخی است. این جعل تاریخی، وقتی به ادبیات فارسی راه پیدا می‌کند، تبدیل به یک طنز بسیار شیرین ادبی - تاریخی می‌گردد که اصلاً هیچ شباهتی به اسکندر و کوروش ندارد. شاید حضرت خضر<sup>(ع)</sup> پیامبر است، که به دلایلی خود را اسکندر معرفی کرده و ما نمی‌دانیم!

مناسفانه تاریخ‌نگاران دوران اسلامی بیشتر تحت تاثیر آثار و نوشته‌های یونانی و مصری که باز به یونانیها باز می‌گردد، بوده و به آنها استناد ورزیده‌اند، زیرا آثار و نوشته‌های ایرانی در حمله اعراب به ایران، بدون استناد به دین و قرآن، به دست عربها از بین رفت و لذا هیچ اثری برای برداشت و بهره‌وری پژوهشی نداشتند. بنابراین یونانیها، برای آنکه اسکندر، فاتح و ویرانگر ایران را یک قهرمان خیرخواه و مصلح جلوه دهند، کارهای کوروش را نیز به وی نسبت دادند تا نه تنها یک اسکندر اسطوره‌ای بسازند، بلکه امپراتوری هخامنشی و به ویژه کوروش را که در نزد اقوام مختلف مورد احترام بود از تاریخ حذف کنند. نویسندگان مسلمان ایرانی نیز ناآگاهانه این مرد

خیرخواه و عدالت‌گستر را که جز عمران و آبادانی و خدمت به دین و ایمان کار دیگری نکرده بود وارد ادبیات فارسی نمودند. خوب ... این مرد نیکوسیرت با اینهمه صفات پیامبرگونه نمی‌توانست غیر از اسلام دین دیگری داشته باشد، لذا وی را مشرف به دین مبین اسلام نمودند، لباس احرام بر تنش کردند و در ضمن چون نمی‌توانستند در کل قضایا، امپراتوران هخامنشی و آنهمه اقتدارشان را هم فراموش کنند، لذا چاره‌ای نبود که وی را به این سلسله نسبت دهند و او را در اصل شاهزاده‌ای هخامنشی دانسته و این آدم خوب را از خودمان بدانند! (۱) من در مقاله‌ی پیشین برخی علتها را گفتم و استاد برومند، با خامه دلپذیرشان، دلایل بسیاری را نیز آوردند که به تکرار آنان نیاز نیست.

اما در این مقاله می‌خواهم در باره‌ی یکی از امثال معروف فارسی که نام اسکندر در آنست قدری بحث کنم تا ببینم چگونه وی به امثال و حکم ما نیز راه یافته است. در فارسی به کس یا فردی که در برابر حوادث و مشکلات



ایستادگی زیاد می‌کند و از جای تکان نمی‌خورد و میدان خالی نمی‌کند می‌گویند: «مثل سد سکندر است». یا وقتی می‌خواهند کسی را به مقاومت در برابر یک مساله و رویداد سخت تشویق نمایند به وی می‌گویند: «مثل سد سکندر باش، بایست و جاخالی نکن!» در واقع استحکام، مقاومت زیاد را با قدرت ایستادگی سد اسکندر یا دیوار اسکندر مقایسه می‌کنند.

ابتدا باید بدانیم که آیا اسکندر در طول زندگانی کوتاه «تاریخی» خویش (احتمالاً ده تا ۱۲ سال) سد یا دیواری ساخته است یا خیر؟ و آیا اصولاً وی آدمی سازنده بود یا

ویرانگر؟ اگر بپذیریم که او سرداری بود که بناهای مفید و سودمند بنا کرد و از خود به جای نهاد، آنگاه باید بگردیم و ببینیم این سد را چه زمان، در کجا و برای چه منظوری ساخت یا فرمان به ساختن آن داد؟ و در نهایت دریابیم که چرا استحکام و پایداری این سد یا دیوار در فارسی به صورت يك ضرب المثل معروف درآمده است؟ تا آنجا که در تاریخ خوانده ایم اسکندر سد یا دیواری بنا نکرده است. او از خود بناهایی، به ویژه در مصر بر جای نهاد و گویند که حدود ۶۰ شهر را به نام خویش بنا کرده و یا نامگذاری نمود که نام سد یا دیوار در آنها دیده نمی شود. در ایران که بجز ویرانگری کار مهم دیگری انجام نداد. اسکندر اصولاً مردی بود بسیار باهوش، خودرأی، خیره سر، جسور و شجاع و دیکتاتور و اهل مقدونیه و حتی به قوانین شهروندی یونان و آتن اعتنائی نمیکرد، لیکن در طول جهانگشائی خود همت بر این داشت تا فرهنگ و تمدن یونانی را در همه جا گسترش دهد و به ویژه در ایران نه تنها تلاش بر ناپودی و کوچک انگاشتن فرهنگ و تمدن ایرانی داشت، بلکه او و جانشینانش با وسواس عجیبی می خواستند زبان و فرهنگ یونانی را جایگزین فرهنگ و زبان ایرانی کرده و از این راه برتری یونان را بر ایران تحمیل کنند. اما همین اسکندر وقتی به تخت جمشید رسید و پایتخت امپراتوری هخامنشی را به چنگ آورد، لباس شاهان ایران را به تن کرد، تاج کبان بر سر نهاد و به سبک شاهان هخامنشی بارعام داد و جشن و سرور برپا ساخت و در آخر کار همه چیز را به آتش کشید! در هر حال تاریخ از ساختن سد یا دیوار توسط او آنهم در ایران و یا در حوزه امپراتوری هخامنشی چیزی در ذهن ندارد. لیکن بعضی پژوهشگران اسلامی بر این رای بودند که اسکندر، دیوار چین را بنا بر درخواست مردم آن دیار، برای جلوگیری از حمله و غارت اقوام وحشی یا جوج و ماجوج ساخت یا دستور به ساختن آن را داد.

در فرهنگ فارسی معین آمده است: «دیوار چین در اصطلاح مسلمانان همان سد اسکندر است. زیرا تصور می کردند که اسکندر آنرا برای جلوگیری از حملات ماجوج و ماجوج ساخته است.» این گروه پژوهشگران دوران اسلامی، برای اثبات این نظریه، به آیهی شریفه قرآن کریم در سوره ی کهف که می فرماید: «قالوا یا ذوالقرنین ان یا جوج و ماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لك خراجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا»، استناد می ورزند.

لیکن در تاریخ می خوانیم که اسکندر تا پنجاب پیش تر نرفت و از همانجا برگشت و در راه بازگشت در باهل درگذشت و از سوی دیگر می دانیم که دیوار چین بنا بر دستور امپراتور «ششی هوانگ تی» از شاهان چین باستان ساخته شد و در سال ۲۰۴ پیش از میلاد، کار ساختمان آن به پایان رسید که با توجه به زمان آغاز و پایان، چنین برمی آید که در مدت ۱۸ تا ۲۰ سال، حدود ۳۰۰ هزار اسیر مجروح، سرباز برده و همچنین نویسندگان و هنرمندان و روشنفکران به کار گل گرفته شده که مورد غضب شاه بودند، کار این بنای عظیم تاریخ بشری را به انجام رسانیدند.<sup>(۵)</sup> بنا بر این اسکندر، حتی اگر به چین هم رفته باشد نمی توانسته مدت ۲۰ سال پای این دیوار بماند، زیرا تمام دوران حکومت او بین ۱۰ تا ۱۲ سال بیشتر نبود و در سن ۳۰ تا ۳۲ سالگی هم درگذشت. لذا سدی که به اسکندر منسوب

است به هیچ روی دیوار چین نمی باشد.

از سوی دیگر در قرآن کریم، برای این سد، دو صفت بارز آورده شده، یکی آنکه باید بین دو دیوار طبیعی، یعنی بین دو کوه و درون يك دره و یا گذرگاه (مثل سد دز خوزستان، که میان دو کوه نزدیک بهم و روی يك رودخانه بنا شده) ساخته شود و دیگر آنکه در مصالح ساختمان آن، آهن بسیار زیاد بکار گرفته شود و می فرماید: «اتونی زبرا الحیدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا قال اتونی افرع علیه قطرا»، یعنی آنقدر نورهای آهن بیاورید که با آن دو کوه به هم وصل شود. لذا دیوار چین که به طول ۳۲۰۰ کیلومتر در میان کوه ها و بیابانها بنا و مصالح اصلی آن سنگ، آجر و گل پخته می باشد نمی تواند آن سد و دیواری باشد که در قرآن کریم از آن یاد شده و ذوالقرنینی که این بنا را ساخت نمی تواند اسکندر باشد. آنچه که مایه و پایه ی این اشتباه تاریخی - جغرافیائی گشته، آنست که هر دو دیوار یا سد برای جلوگیری از حمله ی اقوام بربر و وحشی بنا گشته است. قرآن کریم این اقوام را مفسد فی الارض دانسته و آنان را مردمی زبان نفهم، یعنی کسانی که قادر به سخن نیستند و یا سخن دیگران را نمی فهمند می داند و می فرماید: «حتی بلغ السدین وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا» و امپراتور چین هم دیوار بزرگ چین را برای جلوگیری از یورشهای برخی اقوام وحشی بنا کرد، لیکن این وجه مشترک به دلایلی که در بالا اشاره کردم نمی تواند برای اثبات این فرضیه کافی باشد.

اما چگونه این سد یا دیوار وارد ادبیات فارسی شد و آنگاه به صورت ضرب المثل درآمد؟

مجموعه روایاتی که درباره این سد، به ادبیات فارسی آمده است، چنین می باشد که اسکندر وقتی بدون نتیجه از ظلمات می گذرد و از حکمت چشمه آب حیات آگاه نمی شود (یا بعدها آگاه می گردد) به پای کوهی می رسد که شهری سرسبز و آرام در آنجا بنا شده است. مردم این شهر به خدمت او می رسند و به او می گویند که قومی به نام یا جوج و ماجوج، خواب و آسایش از ما گرفته اند و هر بار که به ما یورش می آورند، جز خرابی و خسارت و ویرانی چیزی بر جای نمی نهند. افراد این قوم، موجوداتی هستند چون جانوران وحشی، اندامی پراز موی دارند و دندانهایشان بسیار دراز و گوشهایشان پهن است، به گونه ای که شبها از این گوشها برای خوابیدن استفاده کرده و لای آن می خوابند، یعنی يك گوش را به عنوان تشك استفاده می کنند و گوش دیگر، لحاف آنان می باشد. از وحشی گری آنها همین بس که وقتی یکی از ایشان می میرد، بقیه او را می خورند! و هرگاه که یکی از آنها می میرد، هزار تا متولد می شود! نظامی گنجه ای<sup>(۶)</sup> شاعر نامدار پارسی گو در اسکندر نامه ی خود در این باره می فرماید:

چو دیدند شاهی چنان چاره ساز

به چاره گری در گشادند باز  
که شفقت بر، ای داور دستگیر

برین زیردستان فرمان پذیر  
پس، این گریه<sup>(۷)</sup> در این سنگلاخ

یکی دشت بینی چو دریا فراخ  
گروهی در آن دشت یا جوج نام

چو ما آدمیزاده و دیو قام



دیوار از دو سوی ارتفاع ۵۰۰ ارش<sup>(۸)</sup> و پهنای ۱۰۰ ارش با آمیختن سنگ و گچ و آهک و مس و روی و گوگرد و نفت و قیر بسازند و راه حملی اقوام مذکور را سد نمایند.

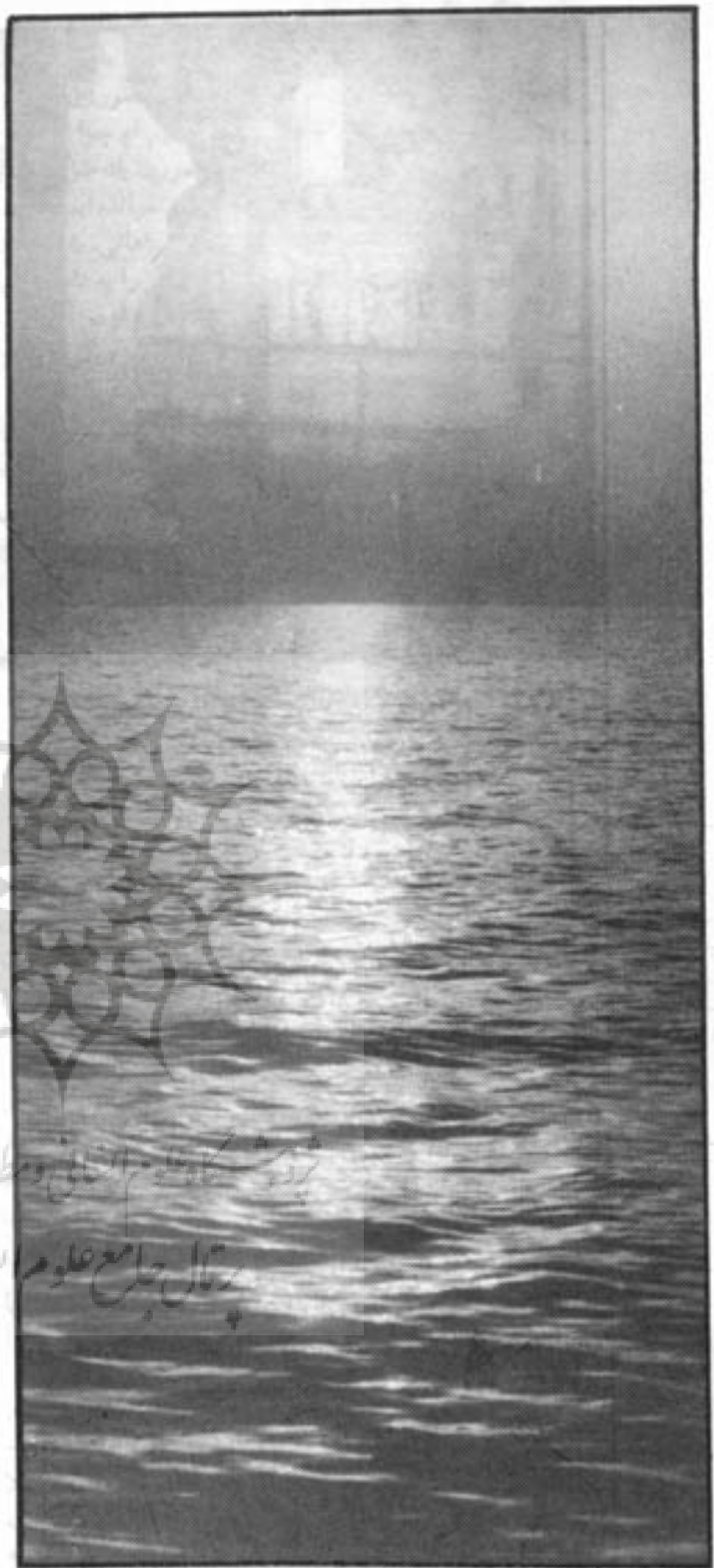
بدان گونه سدی ز پولاد بست  
چو طالع نمود آن بلند اختری  
که شد ساخته، سد اسکندری

و بدینگونه بنا بر روایت نظامی، سد بسیار مستحکم و پایدار اسکندر ساخته شد و بعد به عنوان ضرب المثل، آنگونه که در ابتدای نوشته عرض کردم، در ادبیات و فرهنگ ما مفهوم پیدا کرد.

با این تفسیر، ما می توانیم در گفتار و اندیشه‌ی نظامی و دیگر اسکندرسازان شك کنیم و بگوئیم که آنان بر اثر برداشت نادرست از يك رویداد تاریخی دچار اشتباه شده اند، لیکن نمی توانیم در گفتار قرآن کریم شك کنیم. بدون تردید دیوار و سدی توسط شخصی یا شخصیتی بنام ذوالقرنین بنا گشته و این سد نیز به منظور جلوگیری از یورش اقوام وحشی احداث شده است. در دریافت و کشف این داستان در قرآن یا باید بپذیریم که اشاره خداوند به ذوالقرنین، سد و آن قوم وحشی يك روایت سمبلیک و راز و رمزی است میان الله و پیامبر (ص) که دانش و بینش امروز باشد قادر به کشف آن نیست، همچون بسیاری از واژه‌ها و عبارتهای رمزی و کلیدی در قرآن که در واقع يك کد ارتباطی است که تنها فرستادگان خداوند قدرت درک آن را دارند و ما نمی توانیم، آنها را بفهمیم. یا اینکه باید سدی وجود داشته باشد و شخصیتی با نام سمبلیک ذوالقرنین آنرا بنا کرده است. بنا بر این باید به دنبال این سد بگردیم، آثار آنرا پیدا کنیم و سازنده آن را بشناسیم.

بنا بر گزارشها و پژوهشهای تاریخی بسیاری از آگاهان، آثار يك سد فلزی در تنگه‌ی داریال یا داریل در گرجستان، میان سلسله کوههای قفقاز، در بین کوهی بنام کازبك و رودخانه‌ای که در آثار کهن از آن کور (شاید کوتاه شده شکل نام کورش باشد) نام برده شده، پیدا گردیده است. این تنگه احتمالا تنها

چو دیوان آهن دل، العاس چنگ  
چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ  
رسیده ز سر تا قدم مویشان  
نبینی نشان از بر و رویشان  
به چنگال و دندان، همه چون دده  
به خون ریختن چنگ و دندان زده  
بگیرند «به» هنگام تك، باد را  
به ناخن بسنبنند پولاد را  
همه در خرام و خورش ناسپاس  
نبینی در ایشان کس ایزدشناس  
ندارند جز خواب و جز خورد، کار  
نمیرد یکی، تا نزاید هزار  
چو میرد از ایشان یکی، آن گروه  
خورندش همان سان در آن دشت و کوه  
نه مردار مانند در آن خاک شور  
نه کس مرده‌ای نیز بیند نه گور  
به هرمدت آرند بر ما شتاب  
کنند آشیانه‌های ما را خراب  
ز ما گوسپندان به غارت برند  
خورشهای ما هرچه باشد خورند  
چو در ما به کشتن ستیز آورند  
بکوشند و بر ما گریز آورند  
گریزیم از ایشان برین کوه سخت  
به کردار پسرندگان سردرخت  
ندارند پائی چنان آن گروه  
که ما را در آرند از آن تیغ کوه  
اسکندر پس از شنیدن این داستان غم انگیز و آگاهی از ماهیت این موجودات عجیب آدمخوار که فقط خودشان را می خورند، آنها را با آن انبوه مو و شکل و شمایل زشت و ادبار و از خوردن گوشت تمیز آدمهای شهر امتناع می ورزیدند، بلکه خورشهای آنها را میل می کردند، بسیار اندوهگین شد و دستور داد تا در تنگه‌ی دوکوه که محل عبور آن اقوام وحشی بود، دو



راه عبور میان دو بخش قفقاز بوده. به ویژه در قرن نوزدهم يك جاده نظامی از تفلیس به جنوب در مسیر این گذرگاه ساخته شد. به این تنگه در برخی آثار، دروازه ی قفقاز یا تنگه ایبریا نیز گفته شده است. ایبریا نام کهن سرزمینهای جنوب قفقاز در نزدیکی ارمنستان است که شامل گرجستان کنونی می شود. البته این ایبریا با شبه جزیره ای به همین نام در اروپا، که شامل دو کشور اسپانیا و پرتغال می شود تفاوت می کند. در کنار این تنگه، آثاری نیز از استحکامات نظامی مربوط به دو قرن

کریه

پیش از میلاد پیدا شده است، که تقریباً در کنار همان سد آهنی می باشند. در کتیبه های باقی مانده از داریوش اول (بزرگ)، امپراتور هخامنشی از قومی نام برده شده که در این منطقه می زیسته اند و داریوش آنها را کوشیاه نامیده و در آثار تاریخ نگاران یونانی از آنان به نام کوشی یاد شده است. این قوم باید همان مردمانی باشند که در معرض تهاجم اقوام وحشی قرار گرفته اند، زیرا بنا بر روایات بسیاری از آثار یونانی، این قوم همواره مورد تعرض مردمان وحشی که آنها را «سیت» می گفتند قرار داشته اند. این اقوام کوشی، چنین برمی آید که بعدها حکومت مقتدری بنام پادشاهی کوشان تشکیل دادند و در قرون نخستین میلادی تمام سرزمینهای شمال خاوری و خاور ایران را زیر سلطه ی خویش درآوردند و مدام برای امپراتوری اشکانی مزاحمت ایجاد می کردند، که سرانجام در دوران شاپور اول، پادشاه ساسانی، سلسله آنان به دست وی منقرض و مرزهای امپراتوری ساسانی تا آنسوی بلخ و جیحون و ترکستان گسترش یافت. در يك کتیبه در دیواره های آتشگاه نقش رستم (در استان فارس، جنوب دریاچه نیریز) به این پیروزی و داستان مذکور اشاره شده است.

البته برخی پژوهشگران، این مردمان را که اصل آنها از «سکاها» می باشد، با آن قوم کوشیاه که داریوش از آنها نام برده متفاوت می دانند. (برای آگاهی بیشتر به پانویس شماره ۹ رجوع فرمائید).

لیکن چه کسی برای نخستین بار در تاریخ به این نقطه، یعنی قفقاز حمله کرد و آن دیوار را به تصرف درآورد. در بررسی های گوناگونی که به عمل آمده، مشخص شده که کوروش اول (بزرگ) در یورش سوم خود به پیرامون خزر به همین قوم کوشی برخورد می کند و آنان، از یورشهای اقوام وحشی «سیت» به وی شکایت می برند و او دستور می دهد که برای جلوگیری از یورش آنها، سد و یا دیواری در تنگه ی داربال بنا نهند که جلوی هجوم سیتها را بگیرد. اگر تاریخ را پس از این رویداد، بررسی کنیم متوجه می شویم که پس از بنای سد، هرگز از یورش اقوام وحشی به قفقاز و جنوب یادی نشده است. در حقیقت این دیوار، برای زمانی بسیار طولانی چون سدی محکم جلوی نفوذ اقوام وحشی «سیت» را گرفت. در بسیاری از آثار قدیمی که در ارمنستان پیدا شده، از يك سد یا دیوار در همان مکان به نام بهاک کورانی یا کابان کورانی، نام برده شده است. بهاک یا کابان به معنی بند و گذرگاه و کور، کوتاه شده نام کوروش و کورانی، منسوب به کوروش تعبیر شده است. احتمالاً آن سد فلزی که در قرآن کریم از آن یاد شده ممکن است همین سد آهنی تنگه ی داریان گرجستان باشد که کوروش آنرا بنا نهاد و لذا بر این پایه باید پذیرفت که ذوالقرنین قرآن، کسی جز کوروش نمی تواند باشد.

قرآن کریم هرگز ویرانگران را مورد ستایش و تأئید قرار نداده است. اگر فرض بر این بداریم که در قرآن از وی به نیکی نام برده و وی را ذوالقرنین نامیده، نباید در آن شك کنیم، زیرا او در تمام دوران فتوحات خویش با مردم و اقوام مختلف به شیوه ای متفاوت با روش فاتحان مغرور برخورد کرد و در هیچیک از آثار قدیمی، از وی به بدن یاد نشده و حتی یونانیان هم در تواریخ خود او را ستوده اند. در این مورد همین

بس که پس از فتح بابل و آزادسازی قوم یهود و نجات اسیران در بند، دستور داد تا معبد و زیارتگاه بیت المقدس (اورشلیم) را که به دست بخت النصر ویران شده بود، با هزینه دربار (نه بودجه عمومی کشور) تجدید بنا سازند. بنابراین اگر قرآن کریم از کسی که قبله‌ی دوم مسلمین را مرمت کرده، به نیکی یاد کند، نباید نکته مورد سؤالی قرار گیرد. چنانچه اشاره شده: حتی اذا بلغ مغرب الشمس و جدها تغرب فی عین حمته و وجد عندها قوما قلنا یاذاالقرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسنا. (سوره کهف، آیه ۶۸) و یا می فرماید: و اما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا (همان سوره آیه ۸۸)

به لشکرکشی کوروش به مناطق یاد شد، یعنی ایالات پیرامون دریای خزر نیز نباید شک کرد، زیرا کوروش در یکی از همین لشکرکشی‌ها به دست افراد قوم ماسازت، از تیره اقوام سلت<sup>۱۱</sup>ها کشته شد و سپس جسد او به فارس منتقل و در پاسارگاد (محللی که اکنون مشهد مرغاب نامیده می‌شود) دفن شد.

در پایان بار دیگر باید به این نکته اشاره نمایم که پژوهش و بررسی در باب اسکندر و مقوله‌ی اسکندرشناسی نیاز به کنکاش و تحقیق بسیار زیاد دارد که این نوشته‌ی پراز ایراد حقیر با بضاعت اندک و ناچیزی که در این باره دارم، نمی‌تواند پاسخگوی هزاران سؤال دیگر باشد.

بنابراین چاره‌ای نیست که باز از اساتید فن درخواست شود که بررسی‌های خویش را در این باره برای آگاهی بیشتر و کاملتر شاگردان خویش، امثالی چون اینجانب، به چاپ برسانند.

انگلستان - زمستان ۱۳۷۵

پانویس

(۱) مقدونیه، نام قدیمی، ناحیه‌ای در شمال یونان بود که زیر فرمان فیلیپ دوم و پسرش اسکندر سوم (اسکندر بزرگ و معروف) قرار داشت. این ناحیه در ۴۶ ق.م. جزو امپراتوری روم باستان شد. امروز مقدونیه به نواحی گفته می‌شود که میان پینده Pindus - Olympe - Thessalie - رودوپ Rhodope قرار دارد، که بین کشورهای یونان، یوگسلاوی سابق و بلغارستان تقسیم شده. بخش واقع شده در یوگسلاوی مهمترین قسمت مقدونیه است که مرکزش اسکوپیه Skopje و شهر مهم آن بیتولا Bitola می‌باشد. بندر بسیار مهم سالونیک در مقدونیه قرار دارد.

(۲) آتیلا، سردار معروف قبیله هون، از قبایل ترک نژاد تاتار، که در کناره دریای خزر، در قفقاز سکونت داشتند در قرن پنجم به اروپا حمله کردند و تا فرانسه نیز پیش رفتند و همه جا کشتار به راه انداختند و همه چیز را ویران کردند. آتیلا امپراتوری روم غربی و شرقی را شکست داد، لیکن موفق به فتح رم نشد. کارهایی به وی نسبت می‌دهند که گاه طنزآمیز و گاه مبالغه‌آمیز می‌باشد. او موفق به بازگشت به سرزمین خود نشد و در کنار دانوب درگذشت.

(۳) مقاله حاج آقا اسکندر هخامنشی را بنده برای روزنامه‌ی اطلاعات بین‌المللی، چاپ لندن نوشتم و در واقع پاسخگونه‌ای بود به نوشته آقای سیروس علی‌زاده، که آنرا من در همان روزنامه گرامی در لندن خواندم. بعدا ضمن نشستی که با سرور و استاد عزیزم جناب آقای سام در دفتر روزنامه اطلاعات بین‌المللی (در لندن) داشتم، قرار بر این شد که این نوشته در گرامی فصلنامه کرمان چاپ شود و احتمالا بعدها در اطلاعات بین‌المللی، لذا من ابتدا

بدون آنکه بدانیم، این مقاله در کرمان نامه چاپ می‌شود، با توجه به صفحات محدود اطلاعات بین‌المللی، سعی کردم حتی المقدور آن را کوتاه بنویسم. لیکن همین کوتاه نوشته نیز در آن روزنامه‌ی گرامی جای نگرقت و محدودیت جا این اجازه را نداد و بنا بر این هر دو مقاله من و جناب علی‌زاده در فصلنامه کرمان درج شد. جا دارد در اینجا از برادر عزیزم جناب سام، که به بنده این افتخار را دادند که نوشته‌ام در آن فصلنامه چاپ شود نهایت سپاسگزاری را داشته باشم.

(۴) حضرت خضر در نزد مسلمانان نام یکی از پیامبران است که حضرت موسی (ع) را ارشاد کرده است. در نزد صوفیان مقامی والا دارد. در روایات اسلامی گفته شده که او عمر جاودان دارد. نظامی در اسکندرنامه خود در داستان سفر اسکندر به ظلمات در کنار چشمه‌ی آب حیات از او و همچنین الیاس نام برده است و می‌گوید هر دو در آن سفر اسکندر، حضور داشته‌اند!

که الیاس با خضر همراه بود در آن چشمه کاو بر گذرگاه بود انشاءالله اگر عمر باقی باشد در مقاله‌ای جداگانه به این مسئله خواهم پرداخت.

(۵) ارتفاع دیوار چین بین ۶ تا ۱۵ متر است (در جاهای مختلف ارتفاع مختلف دارد). ضخامت آن بین ۴/۵ تا ۷/۵ متر می‌باشد بخش مهم آن به طول ۲۰۰۰ کیلومتر بین مغولستان و چین واقع است. این دیوار دارای چهار دروازه مهم است که شانهایکوان، نانکو، بن من (الشانسی) و کیابو کوان نام دارند. در هر یک مایل (۱/۶ کیلومتر) یک برج دیده‌بانی در آن بنا شده است. حدود ۵۰۰ کیلومتر این دیوار از کوهستانهای صعب‌العبور می‌گذرد.

(۶) نظامی گنجه‌ای یا گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی ابن مویذ، ۵۳۰ - ۶۱۴ هـ.ق. شاعر معروف ایرانی در قرن ششم، که اطلاعات زیادی از زندگی او در دست نیست. او مردی عارف و اهل تصوف بود و بسیار متدین که حتی شاهان در محضر او از خوردن مشروبات الکلی و شنیدن نوای مطرب خودداری می‌کردند و به وی احترام می‌گذاشتند. از آثار مهم او پنج گنج یا خمسه نظامی و همچنین دیوان او شامل غزلیات، رباعیات، قطعات و قصاید است.

(۷) گریوه Gariva، واژه است بهلولی، به معنای گذرگاه، بند میان دو گوه و راه بسیار تنگ و دشوار در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است

آن به کز این گریوه سبکبار بگفتری (حافظ)  
(۸) ارش (ARASH) واژه‌ای است طبری (زبان) و واحد اندازه گیری طول، از ارنج تا سرانگشت.

(۹) سکاها، از اقوام مخلوط آریائی هستند که از زمان هخامنشیان در پیرامون ایران می‌زیست‌اند و آثار آنها از کرانه‌های رود دُن در روسیه کنونی تا دانوب در اروپا دیده شده است. اما سرزمین اصلی آنها آسیای میانه بوده و سپس به جاهای دیگر پراکنده شده‌اند. داریوش از آنها به نام سکه‌ها نام برده و هردوت ایشان را اسکوت خوانده است. این قوم مدام برای امپراتوری‌های ایرانی مزاحمت ایجاد کرده و داریوش در کتیبه بیستون درباره‌ی آنها می‌گوید که به آنها حمله کردم، آنها را دستگیر نمودم و یا اسیر کردم و یا کشتم و از آن پس سرزمین آنها جزو ولایات من شد. این قوم، شعبات زیادی داشته که حتی در اروپا نیز حضور داشته‌اند.

(۱۰) سلت‌ها از اقوام هندو اروپائی بودند که به اروپای مرکزی و سپس به اسپانیا مهاجرت کردند و جزایر بریتانیا را تصرف نمودند ولی رومیها آنها را از بین بردند. در فرانسه، ایرلند و بریتانیا، نمونه‌هایی از زبان و نژاد آنان دیده می‌شود.